

ماهیت محاربه*

مهدی اسماعیلی^۱

چکیده

آیه ۳۳ سوره مائده به جرم انگاری محاربه و افساد فی الارض پرداخته اما تعریفی از این عناوین بعمل نیاورده است، دسته ای از فقها محاربه و افساد فی الارض را یک عنوان دانسته اند و دسته ای دیگر قائل به دو عنوان مستقل از هم هستند، روایات مرتبط با اعتیاد به قتل ذمی، آتش کشیدن منازل، سحر و... همگی ناظر به اینست که افساد فی الارض معنای گسترده تری دارد و محاربه یکی از مصادیق آن می باشد، همچنین در اجزای تعریفی که مشهور فقها از محاربه دارند نیز اختلاف نظر دیده می شود، برخی از فقها مذكر بودن را در تحقق محاربه شرط می دانند و دسته ای دیگر قائل به عدم اشتراط آن هستند. دسته ای از فقها وجود اهل ربه را شرط می دانند و دسته ای دیگر آن را شرط نمی دانند و همچنین در مورد سلاح، نحوه به صلیب کشیدن، نفی فی الارض و... نیز اختلاف نظر دیده می شود. در این مقاله سعی شده است به تحلیل ماهیت محاربه پرداخته شود، به دلیل جرم انگاری محاربه در ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی دست یابی به مفاهیم و مصادیق مرتبط با آن از نظر عملی بسیار مفید است. همچنین سعی شده مقارنه ای بین نظرات فقهای امامیه و عامه صورت پذیرد.

کلیدواژه ها: محاربه، افساد فی الارض، اهل ربه، سلاح، نفی فی الارض.

* تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۲۰

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قائمشهر، گروه حقوق، قائمشهر، ایران.

مقدمه

محاربه و افساد فی الارض از جرایم علیه امنیت کشور می باشد و هر کشور با تمام قوا سعی در مبارزه با این جنایت دارد، با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازاتها باید سعی شود که از ورود کلمات موسع عرفی و مغلق در حوزه جرم انگاری احراز شود، هر چند مواد ۱۸۳ و به بعد قانون مجازات اسلامی این اصل را رعایت کرده است ولی در آیه ۳۳ سوره مائده تعریفی از آن بعمل نیاورده است و از لسان فقها با توجه به روایات واصله در این زمینه به یک نتیجه واحد نمی رسیم.

آیا محاربه همان افساد فی الارض می باشد یا ماهیتی جداگانه دارد؟ در مقاله حاضر نگارنده قائل به وجود نسبت عموم و خصوص مطلق بین دو عنوان است و افساد فی الارض را عام می داند که محاربه یکی از مصادیق آن می باشد، برای اثبات این ادعا به تعدادی روایات استناد شده است. به فرض اثبات محاربه مجازات آن محل بحث و اختلاف است، به طوریکه برای مثال برای نفی فی الارض چندین مصداق از فقهای امامیه و اهل تسنن ذکر شده است.

مقاله حاضر از دو بخش، مفهوم شناسی و مجازات محارب تشکیل شده است: در بخش نخست به تعریف فقها از محارب و محاربه و تفاوت آن با افساد فی الارض همراه با روایات متعدد در این زمینه به تشریح اجزای تعریف و بیان نظرات اختلافی فقهای امامیه و تطبیق آن با نظرات مشهور فقهای اهل تسنن در مورد شروط تحقق محاربه ارائه می گردد و در بخش بعدی مجازات محاربه و موارد چهارگانه مجازات مصرح در آیه ۳۳ سوره مائده و نظرات متفاوت فقها ارائه می گردد و در نهایت با نتیجه گیری از مباحث به یک نظر واحد و اصح دست خواهیم یافت.

مفهوم شناسی

۱-۱ معنای لغوی

واژه « محاربه » از ریشه حرب اخذ شده که ضد « سلم » به معنای صلح است و منظور کسانی است که صلح و امنیت جامعه را بر هم می زنند .

« فساد » همانطور که راغب می نویسد به معنای خروج شی از اعتدال میباشد :

« افساد خروج الشی عن الاعتدال، قلیلاً کان الخروج عنه او کثیراً و یضاده الصلاح و یتعمل ذلک فی النفس و البدن و الشیاء الخارجیه عن الاستقامه (الراغب، ۱۴۱۲، ۶۳۶) و آیاتی مانند « ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس » (روم، ۳۰، ۴۱) و « لو کان فیها الهه الا الله لفسدتا » (انبیاء، ۲۱، ۱۲۱) نیز مؤید این تفسیر است که همگی دلالت بر خروج شی از اعتدال دارند.

۲-۱ مفهوم محارب

آیه ۳۳ سوره ی مائده « انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم » به جرم انگاری محاربه و افساد فی الارض پرداخته است اما تعریفی از آن بعمل نیاورده است، در کلام فقها از محاربه به « تجرید السلاح لآخافه الناس » و از محارب به « من جرد السلاح لآخافه الناس » تعبیر شده است ، با این وجود در بین علما خصوصاً علمای شیعه اتفاق نظر وجود ندارد.

برخی از مفسرین مصداق آیه ۳۳ سوره مائده را «قطاع الطريق» می دانند، یعنی کسانی که راهها را می بندند و به سرقت می پردازند (القمی، ۱۴۰۴، ۱، ۱۶۷) (الطبرسی، ۱۴۱۲، ۳، ۳۱۳).

دسته ای از فقهای عامه نیز محارب را قطاع الطريق می دانند که سلاح آشکار می کنند و راهها را در خوف قرار می دهند (الشافعی، ۱۳۹۳، ۶، ۱۵۲) (الحصینی الشافعی، ۱۹۹۴، ۲، ۱۱۹) (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰، ۲۹۷) (القرطبی، ۱۳۹۵، ۲، ۴۴۵) (السیواسی، بی تا، ۴، ۲۶۸) (الشوکانی، بی تا، ۷، ۳۳۵).

برخی محاربین را شامل اهل ذمه ای می دانند که نقض عهد کرده اند و به بلاد حرب پیوستند و با مسلمانان در جنگ اند (الصمیری، بی تا، ۳، ۲۵۷) (الحنفی، ۱۴۲۷، ۲۳، ۲۸۴) و برخی علاوه بر مسلمانان، کفاری هم که به قصد ارباب و غارت اموال با مسلمانان می جنگند را محارب دانسته اند (الفاضل مقداد، ۱۴۰۳، ۲، ۳۵۱). برخی از منابع اهل تسنن مصداق آیه ۳۳ سوره مائده را «مرتدین» می دانند (السنائی، ۱۴۱۱، ۴، ۱۳۱).

در آیه ۳۳ سوره ی مائده «یسعون فی الارض فسادا» به «یحاربون الله و رسوله» عطف شده است، آیاعطف افساد فی الارض بر محاربه با خدا و رسول او عطف بیان است یا عطف نسق است؟ چنانچه عطف بیان باشد سعی در افساد فی الارض همان محاربه با خدا و رسول اوست، اما اگر عطف نسق باشد منظور این است که این دو موضوع با هم متفاوتند ولی شارع بین این دو موضوع متفرق و متفاوت از حیث حکم جمع کرده است.

آیاتی مانند «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» (نساء، ۴، ۵۹)، «انما ولیکم الله و رسول و...» (مائده، ۵، ۵۵) و «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر...» (مائده، ۵، ۳) می تواند مؤید نظری باشد که افساد فی الارض و محاربه یک عنوان مجرمانه محسوب می شود چرا که مقتضای «او» عطف اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است و اگر دو عنوان مستقل و جدا از هم می بود لزوماً موصول «الذین» ما قبل «یسعون فی الارض فسادا» می آمد که دلالت بر یک عنوان مستقل و جداگانه می کرد (الهاشمی الشاهرودی، ۱۴۱۷، ۱۱۳).

در ابتدای آیه قبل از محاربه و افساد فی الارض «الذین» آمده که موصول عام است و دلالت بر عموم می کند یعنی محاربه همان افساد فی الارض است (الفاضل النکرانی، ۱۴۲۲، ۶۳۷). اما محاربه و افساد فی الارض دو تاسیس مجزا هستند، به این معنی که محاربه فقط با تجرید السلاح حاصل می شود ولی افساد فی الارض با هر وسیله ای که به امنیت جامعه خللی وارد کند تحقق می یابد، اعم از اینکه امنیت سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... باشد. و بین این دو عنوان نسبت عموم و خصوص مطلق حاکم است. موید این نظر روایاتی است که مجازات مفسد را بیان می کنند بدون اینکه تجرید سلاحی صورت گرفته باشد:

۱-۲-۱- اعتیاد به قتل ذمی

از شرایط قصاص تساوی در دین است و مسلمان بدلیل قتل کافر کشته نمی شود. ولی اگر مسلمان به قتل اهل ذمه عادت کرده باشد کشته می شود روایات متعددی دلالت بر آن دارند از جمله: معتبره اسماعیل بن فضل عن ابی عبد الله (ع): قالت له رجل قتل رجلا من اهل الذمه قال: لا یقتل به الا ان یكون متعودا للقتل (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۹، ۷۹)، گروهی از فقها کشتن کسی که به قتل ذمی عادت کرده است را بعنوان قصاص دانسته اند شیخ نیز این نظر را پذیرفته است (المفید، ۱۴۱۳، ۷۳۹).

در کلمات سدید آمده «ان من اعتاد قتل اهل الذمه يقتل قصاصا لا حدا» (مومن، ۳۹۴) شهیدین، ابن حمزه و سلار نیز این نظر را پذیرفته اند (شهید الاول، ۱۴۱۷، ۱۷۶) (شهید الاول، ۱۴۱۰، ۱۰، ۵۷) (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ۴۳۳) (سلار، ۱۴۰۰، ۲۳۸).

گروه دیگر از فقها دلیل کشتن کسی که به قتل ذمی عادت کرده است را افساد فی الارض دانسته اند (المحقق الاربدیلی، ۱۴۱۶، ۲۷۰) (ابن زهره، ۱۴۱۷، ۴۰۷) (الکیدری، ۱۴۱۶، ۴۹۴) و صاحب الکافی نیز معتقد به نظر فقهای است که می گویند «ان من اعتاد قتل اهل الذمه يقتل حدا، لافساده فی الارض» (الحلی، ۱۴۰۳، ۳۸۴).

۲-۲-۱ آتش افروزی

از دیگر مصادیق افساد فی الارض به آتش کشیدن اموال مردم می باشد، زیرا هنگامی که مردم اموال و منازل خود را در شعله های آتش مشاهده کنند دیگر احساس امنیت و آسایشی برایشان وجود نخواهد داشت، در روایت سکونی از امام صادق (ع) آمده است: «فاشعلها فی دار قوم فاحترقت و احترق متاعهم، انه یغرم قیمته الدار و ما فیها ثم یقتل» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۸) کسی که اموال و منازل مردم را به آتش می کشد بعد از پرداخت خسارت کشته می شود، فقها علت کشته شدن چنین شخصی را افساد فی الارض ذکر کرده اند (العلامه حلی، ۱۴۱۳، ۲، ۳۵۳) (النجفی، ۱۴۰۴، ۴۳، ۱۲۵).

۳-۲-۱ سرقت انسان و فروش آن

آدم ربایی از جرایمی است که با امنیت و آسایش عمومی در ارتباط است، قابل تصور است که آدم ربایی و فروش انسان تا چه موجب سلب آسایش عمومی و ایجاد ترس و وحشت در جامعه می شود، روایات متعددی برای کسی که انسان آزاده را می رباید و او را بفروش می رساند مجازات قطع دست در نظر گرفته اند، مجازات قطع دست چنین افرادی بدلیل افساد فی الارض است نه حد سرقت، زیرا انسان مال نیست که ربایش او مجازات سرقت حدی را در بر داشته باشد.

روایت ظریف بن سنان الثوری «قال: سالت جعفر بن محمد (ع) عن رجل سرق حره فباعها، فقال: تقطع یده ...» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۱۴)، محقق حلی در ارشاد الاذهان معتقد است بدلیل اینکه انسان آزاد مالیت ندارد قطع دست چنین شخصی بخاطر افساد فی الارض است نه بدلیل سرقت (المحقق الحلی، ۱۴۱۰، ۲۲۴)، نظر مشهور نیز بر اینست که به عموم آیه نمی شود تمسک کرد و قطع دست بدلیل حد افساد است (الطوسی، ۱۴۰۰، ۳، ۳۳۶) (المحقق الحلی، ۱۴۰۸، ۴، ۱۷۵) (الگلپایگانی، ۱۴۱۲، ۳، ۱۰۷).

۴-۲-۱ سحر

در آیات و روایات از سحر به افساد تعبیر شده است. آیه ۸۱ سوره یونس می فرماید: «فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین» زمانی که ساحران وسایل سحر خود را افکندند موسی (ع) به آنان فرمود: «آنچه شما آوردید سحر است که خداوند به زودی ان را باطل میکند، به درستی که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند».

همچنین روایه علی بن عن ابی عبدالله عن رسول الله (ص): «ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لا یقتل؛ قیل یا رسول الله و لم لا یقتل ساحر الکفار؟ قال لان الکفر اعظم من السحر و لان السحر و الشرك مقرونان» (الکلبینی، ۱۳۸۸، ۷، ۲۶۰) (دسته ای از فقها علت قتل ساحر مسلمان را افساد فی الارض دانسته اند (الطوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۳۳۱) (الشهید الثانی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۷۷).

با بیان برخی از مصادیق افساد فی الارض به این نتیجه می رسیم که بر خلاف نظر بعضی از فقها که معتقدند محارب همان مفسد فی الارض است در واقع افساد فی الارض بدون تجرید سلاح قابل تحقق است و محاربه یکی از مصادیق افساد فی الارض می باشد.

۳-۱ اجزای تعریف

۱-۳-۱ عدم اشتراط ذکوره

دسته ای از فقها (العلامه الحلّی، ۱۴۱۳، ۹، ۲۵۹) (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳، ۵۰۸) بدلیل اینکه در آیه ۳۳ سوره مائده «الذین»، «یحاربون» و باقی ضمایر به صورت جمع مذکر بیان سده است محارب را به مردان اختصاص دادند، یعنی فقط مردان می توانند محارب باشند و زنان از عنوان محارب خروج موضوعی دارند به عبارت دیگر برای محارب شرط ذکوره را در نظر گرفته اند، ابن جنید به نقل از شهید ثانی (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ۲، ۳۸۴) و اسکافی به نقل از الشرح الصغیر (الطباطبایی، ۱۴۰۹، ۳۱۰) نیز این نظر را پذیرفته اند.

مشهور فقها در تعریف محاربه با عبارت «من ذکر او انثی» محارب شامل هم مردان و هم زنان دانسته اند و شرط ذکوره را صحیح نمی دانند (طوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۵۶) (العلامه الحلّی، ۱۴۱۳، ۲، ۲۷۱) (الهدلی، ۱۴۰۵، ۲۴۱)، زیرا خطاب «یحاربون» و «الذین» از باب مجاز و عمومیت آمده است نه از باب اشتراط ذکوره، منظور افساد است که برای تحقق آن فرقی بین مرد و زن نیست و در روایات و کلام فقها از «من جرد السلاح لاختافه الناس» سخن به میان آورده اند، «من» موصول عام است هم شامل مردان و هم شامل زنان می شود (طوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۴۷۰) (المحقق الحلّی، ۱۴۰۹، ۴، ۹۵۹) (الطباطبایی، ۱۴۰۴، ۱۰، ۲۰۵).

۲-۳-۱ سلاح

در مورد وجود سلاح در تحقق محاربه بین فقها اتفاق نظر وجود دارد، فقط در یک رای شاذ به نقل از فاضل هندی، علامه حلّی با عبارت «لا یشرط السلاح» وجود سلاح را در تحقق محاربه ضروری نمی دانند (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۱۰، ۶۳۴). آرای فقها در مورد سلاح متهاافت می باشد و اتفاق نظر در مورد آن وجود ندارد:

دسته ای از فقها با استناد به روایتی از امام صادق (ع): «من اشار بحدیده فی مصر قطعت یده و من ضرب بها قتل» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۸) منظور از سلاح را سلاح ساخته شده از جنس حدید، مانند نیزه، چاقو و ... می دانند، و استفاده از سنگ، چوب، عصا و وسایل غیر از جنس حدید را از شمول آیه خارج می دانند (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰، ۳۰۴) و فاضل هندی در کشف اللثام احتمال آن را داده است (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۲، ۴۳۱) و ابو حنیفه نیز سلاح را از جنس حدید می داند (السیواسی، بی تا، ۵، ۱۸۰).

دسته ای دیگر از فقها منظور از «سلاح» را اخذ بقوه می دانند، یعنی بکار بردن زور و قهر و غلبه. این دسته از فقها به اتخاذ مفهوم موسع از سلاح پرداختند که شامل سلاح از جنس حدید و غیر حدید می باشد (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ۹، ۲۹۱) علامه حلی بر خلاف نظر فوق در تحریر الاحکام سلاح را شامل غیر جنس حدید نیز می دانند (العلامه الحلی، ۱۴۲۰، ۲، ۲۳۴) فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه نظر دوم را پذیرفتند با این توضیح که از روایات گروه اول که سلاح را از جنس حدید می دانند انحصار فهمیده نمی شود و می تواند شامل سلاح از جنس غیر حدید باشد (الفاضل النکرانی، ۱۴۲۲، ۶۴۱).

سومین نظر در مورد مصداق سلاح مستند به روایتی است که آتش را سلاح می داند در روایت سکونی عن جعفر عن امیر المومنین (ع) آمده: فی رجل بنار، فاشعلها فی دار قوم فاحترقت، و احترق متاعهم، انه یغرم قیمه الدار و ما فیها ثم یقتل (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۸).

۳-۳-۱ اخافه الناس

ترساندن مردم قصد محارب از عمل مجرمانه می باشد و باید جنبه عمومیت داشته باشد. منظور از «لاخافه الناس» جماعت است اما اگر یک نفر هم بترسد و قصد افساد وجود داشته باشد جرم تحقق می یابد (النجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۵۶۴) اما برخی از فقها داشتن اهلیت بر عمل را کافی می دانند و فعلیت داشتن آن را ضروری نمی دانند، یعنی عمل ارتكابی قابلیت ترساندن را به طور نوعی داشته باشد کافی است اگر چه در واقع کسی نترسد (البهجه، بی تا، ۵، ۲۰۹)، ولی داشتن قصد اخافه مورد اتفاق فقهاست.

مصداق «الناس» در تعریف فقها محل اختلاف است، فاضل هندی در کشف الثام قائل آن شده که «الناس» اشاره به مسلمین دارد، عمل محاربه باید برای ترساندن مسلمین باشد و هرگاه مسلمانان به رعب و هراس بیافتند محاربه تحقق مییابد (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۲، ۴۳۰) اما بنظر می رسد رای قائلین به اینکه با ترساندن کسانی که دین ارباب آنها را حرام کرد حتی ذمی محابه محقق می شود، اصح باشد (الفاضل النکرانی، ۱۴۲۲، ۶۴۱). صاحب الدر المنضود خطاب «لاخافه الناس» را مطلق می داند، مسلمین و چه غیر مسلمین، در دارالاسلام و چه غیر دارالاسلام باشد با صرف تحقق ارباب، جرم کامل می شود (الگلپایگانی، ۱۴۱۲، ۳، ۲۱۹) در حالیکه شیخ مفید فقط دارالاسلام را ملاک قرار داده است (المفید، ۱۴۱۳، ۸۰۴).

از علمای اهل سنت مالک مسافت «ثلاثه امیال» را برای عمل محاربه در نظر گرفته است (السیواسی، بی تا، ۴، ۲۷۵) (الشوکانی، بی تا، ۷، ۳۳۶) و ابو حنیفه اخافه در شهر و نزدیک شهر را محاربه نمی داند و باید در خارج شهر تحقق یابد (السغدی، ۱۴۰۴، ۲، ۶۵۷) (الکاسانی، ۱۹۸۰، ۷، ۹۲) (الزبلی الحنفی، ۱۳۱۳، ۳، ۲۳۵) (الشاشی القفال، ۱۹۸۰، ۸، ۸۵).

۳-۳-۱-۴ اهل ریه

اهل ریه یعنی سابقه شرارت داشتن، در مجمع البحرین آمده: و هی تهمه و الظنه (الطریحی، ۱۳۷۵، ۲، ۷۷) یعنی افرادی که بدلیل سابقه شرارت در معرض ظن و اتهام اند. آیا در تحقق محاربه اهل ریه بودن شرط است؟

دسته ای از فقها به استناد روایت ضریس از امام صادق (ع): «من حمل السلاح باللیل فهو محارب، الا ان یكون رجلا لیس من اهل الریه» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۷) وجود اهل ریه را در تحقق محاربه شرط می دانند و قدر متیقن نیز در تحقق

آن همین است (الشهد الاول، ۱۴۱۷، ۲، ۵۹) (الراوندی، ۱۴۰۵، ۲، ۳۸۷) (الشهید الثانی، ۱۴۱۳، ۴، ۲۰۹) (ابن البراج، ۱۴۰۶، ۲، ۵۵۳) (الطوسی، ۱۴۰۰، ۷۲۰).

دستهای دیگر از فقها مقتضای عموم آیه و برخی روایات را بر عدم اشتراط دانسته اند، «الذین» موصول عام و مفید عمومیت است و فرقی بین اهل ربه و غیر آن قائل نشده اند و همچنین اصل بر عدم اشتراط است (الخمینی، ۱۴۰۹، ۲، ۴۹۲) (الگلپایگانی، ۱۴۱۲، ۳، ۲۱۹) (الفاضل، ۱۴۲۲، ۶۳۷).

۲- مجازات محارب

آیه ۳۳ سوره مائده چهار مجازات برای محارب و مفسد فی الارض در نظر گرفته است. در وجود مجازات های چهارگانه در بین فقها اتفاق نظر وجود دارد ولی در اینکه مجازاتهای مصرح در آیه مزبور بنحو تخییری است یا ترتیبی بین فقها اختلاف بوجود آمده است.

هرچند در آیات قرآن «او» به معانی مختلفی بکار رفته است از جمله: «او» دال بر تخییر است مانند: «انا او ایاکم لعلی هدی» (سبأ، ۳۴، ۲۴) و «او» بمعنی «بل» و «ارسلنا الی مائه الف او یزیدون» (الصفات، ۳۷، ۱۴۷) و «او» بمعنی «او» طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۴۷ الصفات نقل کرده است (الطبرسی، ۱۴۱۵، ۸، ۴۵۹) دسته ای از فقها معتقدند «او» ظاهر در تخییر دارد (العلامه الحلی، ۱۴۱۳، ۹، ۲۴۶) (المحقق الحلی، ۱۴۱۸، ۲۲۶) (الصدوق، ۱۴۱۵، ۴۵۰) و روایت حزیز از امام صادق (ع) نیز موید آن است: «ان او فی القرآن للتخییر حیث وقع» هر چه در قرآن کلمه «او» وجود دارد دلالت بر تخییر دارد (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۴۵۹) و همچنین روایت صحیحه جمیل بن دراج از امام صادق (ع): «...الامام ان شاء قطع، ان شاء نفی، ان شاء صلب، و ان شاء قتل...» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۳) و قائل به تخییری بودن مجازات می باشند (العلامه الحلی، ۱۴۱۱، ۱۹۹) (المحقق الحلی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۵۹) (المفید، ۱۴۱۳، ۸۰۴) (سلار، ۱۴۰۰، ۲۵۱).

در برخی از منابع اهل سنت نیز مجازاتهای چهارگانه را بنحو تخییر ذکر شده است (السیواسی، بی تا، ۴، ۲۷۰) (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰، ۲۹۹) (الشوکانی، بی تا، ۷، ۳۳۶).

دسته ای دیگر از فقها قائل به ترتیبی بودن مجازات محارب می باشند (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۲، ۴۳۱) (ابن البراج، ۱۴۰۶، ۲، ۵۵۳) (الطوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۴۵۸) (الهدلی، ۱۴۰۵، ۲۴۱) و مستند آنها روایت صحیحه از برید بن معاویه می باشد: «قال: سالت اب عبدالله (ع): انما جزاء الذین یحاربون... قال: ذلک الی الامام یفعل ما شاء قلت: فموض ذلک الیه؟ قال: لا ولکن نحو الجنایه» (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۳) و در جواهر الکلام و تهذیب روایت شده «ولکن بحق الجنایه» (النجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۵۷۴) (الطوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۳۳) و برخی از فقها ادعای اجماع کرده اند (الشهید الاول، ۱۴۱۴، ۳۵۳).

برخی از کتب اهل تسنن نیز قائل به ترتیبی بودن مجازات می باشند (القرطبی، ۱۳۹۵، ۲، ۴۴۵) (الشافعی، ۱۳۹۳، ۶، ۱۵۲) (الشاشی القفال، ۱۹۸۰، ۸، ۸۰). در خبر عبید الخثعمی از امام صادق (ع) آمده است: من قطع الطریق و قتل و اخذ المال قطعت یده و رجله و صلب و من قطع الطریق و قتل و لم یأخذ مال قتل، و من قطع الطریق و اخذ المال و لم یقتل قطعت یده و رجله، و من قطع الطریق و لم یأخذ مالا و لم یقتل نفی فی الارض (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۴) با این وجود در بین فقها در مورد برخی از مجازاتها اختلاف حاصل شده است، اگر قتلی توسط محارب صورت گرفت دسته ای از فقها قائل به ثبوت تخییر و عدم تعیین قتل بر حاکم هستند (النجفی، ۱۴۰۴، ۴۱، ۵۸۰) و دسته ای دیگر قائل به تعیین قتل به طور مطلق هستند چه

قتل برای کسب مال و چه برای غیر کسب مال باشد (الطوسی، ۱۴۰۰، ۳، ۳۳۴) (المفید، ۱۴۱۵، ۸۰۵) و دسته آخر قائل به تفصیل بین قتل ارتكابی برای کسب مال و غیر کسب مال شده اند (المحقق الحلّی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۶۰) (ابن حمزه، ۱۴۱۷، ۲۰۶) (الهدلی، ۱۴۰۵، ۲۴۲).

همچنین در کیفیت صلیب کشیدن بین دو دسته از فقها اختلاف بوجود آمد، فقهای قائل به تخییر معتقدند محارب زنده به صلیب کشیده می شود که در این صورت صلب قسیم قتل است اما قائلین به ترتیب، به دلیل جمع بین روایات صلب و قتل معتقدند ابتدا مجازات قتل اجرا می شود و سپس مجازات صلیب، در این نظر صلیب کشیدن عنوان مجازات ندارد بلکه جنبه اعلامی و ارعابی دارد، این نظر توسط شافعی نیز پذیرفته شده است (الشربینی، بی تا، ۴، ۱۸۲) (الحصینی الشافعی، ۱۹۹۴، ۲، ۱۱۹) (الشافعی، ۱۳۹۳، ۲۶۵).

در مدت اجرای صلیب که سه روز می باشد ادعای اجماع شده است (الشهید الثانی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۱۲) (الطوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۴۶۳) و مستند است به روایات سکونی: « لا تدعوا المصلوب بعد ثلاثه ایام حتی ینزل فیدفن » (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۴۱) و همچنین: « ان امیر المومنین (ع) صلب رجل بالحریره ثلاثه ایام ثم انزله یوم الرابع و صلی علیه و دفنه » (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۴۱) بعد از سه روز اگر محارب نمیرد طبق نظر فقها اینقدر می ماند تا بمیرد یا کشته شود (الطباطبایی، ۱۴۰۴، ۱۰، ۲۱۲) (البهجه، بی تا، ۵، ۲۱۴) ابو یوسف از فقهای تسنن معتقد است اگر بعد از سه روز زنده بماند با ضربات نیزه به شکمش باید کشته شود (الکاسانی، ۱۹۸۳، ۷، ۹۵) (الشوکانی، بی تا، ۷، ۳۳۷) (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۰، ۳۳۰) و طبق نظر دسته ای دیگر محارب آزاد می شود (الشهید الثانی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۱۶) (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۲، ۴۳۲) بعد از کشته شدن محارب فقها معتقدند بعد از سه روز محارب را از صلیب پایین می آورند و اگر مسلمان بود بر جسدش نماز می گذارند و دفن می کنند (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۱۰، ۶۴۳) هرچند برخی از فقهای اهل تسنن قائل به عدم تغسیل و نماز بر جسد محارب می باشند (القرطبی، ۱۳۹۵، ۲، ۴۹۲).

در مورد مجازات نفی بلد نیز اختلاف حاصل شده است، برخی از فقها منظور از نفی بلد را حبس دانسته اند (الطوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۴۸) این نظر توسط فقهای اهل تسنن نیز پذیرفته شده است، مالک، ابو حنیفه و شافعی قائل به حبس اند (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۱۲، ۴۸۲) با این تفاوت که دسته ای از آنها قائل به حبس در همان شهر می باشند (الزیلعی الحنفی، ۱۳۱۳، ۳، ۲۳۶) (القرطبی، ۱۳۹۵، ۲، ۴۶۴) و دسته ای دیگر از آنها قائل به حبس در غیر همان شهر می باشند (الشاشی القفال، ۱۹۸۰، ۸، ۸۲).

برخی از محدثین منظور از « ینفی فی الارض » را غرق کردن در دریا می دانند (الصدوق، ۱۴۱۳، ۴، ۶۸) و این نظر نیز توسط صاحب شرح الصغیر پذیرفته شده است (الطباطبایی، ۱۴۰۹، ۳، ۳۸۸) و گروهی دیگر از فقها غرق، حبس و تبعید یک سال را برای نفی بلد در نظر گرفته اند (الهدلی، ۱۴۰۵، ۲۴۱) اما نظر مشهور فقها از نفی بلد عدم استقرار در مکان خاص می باشد و با قید عدم معاشرت و مواکلت و... قائل به این هستند که محارب نباید در یک مکان مستقر باشد (الخویی، ۱۴۰۷، ۴۱، ۳۹۰) (الطوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۴۷) (العلامه الحلّی، ۱۴۱۳، ۹، ۲۵۶) همانطور که از امام صادق (ع) روایت شده است: « ان علیّ (ع) نفی رجلین من الکوفه الی البصره » (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۳۳).

هرچند در مورد مدت نفی فی الارض آیات قرآن زمانی را بیان نکرده است فقها با توجه به روایات واصله در این باب برخی قائل به نفی یک سال شده اند. شیخ طوسی در مبسوط و خلاف این نظر را پذیرفته است (الطوسی، ۱۳۸۷، ۸، ۴۹) (الطوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۴۶۴).

قائلین به ترتیب مجازات به استناد خبر عبید بن بشر الخثعمی از امام صادق (ع) مجازات قطع دست و پا را برای محاربه که سرقت کرده است در نظر گرفته اند، ولی در میزان مال مسروقه اختلاف حاصل شده است. گروهی از فقها به دلیل اطلاق نصوص و عدم قید در اخبار، روایات را حمل بر عموم می کنند و « حد نصاب » و « حرز » را در مجازات قطع دست و پا شرط نمی دانند (الفاضل الهندی، ۱۴۱۶، ۱، ۶۴۷).

گروهی دیگر از فقها در قطع دست و پا در حد محاربه قائل به شرطیت حد نصاب می باشند، همانطوری که قائل به حد نصاب در سرقت اند (الطوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۴۶۴) (الطوسی، ۱۳۹۰، ۴، ۲۵۶).

مشهور فقهای اهل تسنن حد نصاب را در اجرای مجازات قطع دست و پا شرط می دانند (الطحاوی، ۱۳۹۹، ۳، ۱۶۶) (الشافعی، بی تا، ۲، ۸۳) (السنایی، ۱۴۱۱، ۸، ۲۵۴).

دسته ای از فقها قائل به محارب بودن « لص » می باشند. هر گاه سارق بر خانه ای وارد شود و درحالت دفع کشته شود چیزی بر دافع نیست، به عبارت دیگر صرف سارق بودن برای مجازات کفایت می کند چه قهر و غلبه وجود داشته باشد و چه نباشد « الص محارب الله و لرسوله فأقتلوه، فما دخل عليك فعلى » (العاملی، ۱۴۱۳، ۱۸، ۵۴۳). به نظر برخی از فقها منظور از لص، لص محارب است که با قهر و غلبه بر خانه ای وارد می شود نه هر سارقی. صاحب شرایع این نظر را اتخاذ کرده است « فإذا دخل داراً متغلباً » (المحقق الحلی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۶). همچنین نظر مشهور فقها نیز بر قید قهر و غلبه در مورد سارق می باشد (الشهید الاول، ۱۴۱۷، ۲، ۵۹) (الشهید الثانی، ۱۴۱۰، ۹، ۳۰۲).

نتیجه گیری

با توجه به بحث های اختلافی در مورد ماهیت واحد یا دو گانه محارب و افساد فی الارض نگارنده نیز همگام با مشهور فقهای امامیه قائل به وجود دو عنوان جداگانه می باشد هر چند رابطه عموم و خصوص مطلق بین آنها حاکم است. با توجه به اینکه « الذین » مفید عموم است اما دلیلی بر اتحاد این دو عنوان نمی باشد زیرا در لسان فقها از محارب به « من جرد السلاح لاختافه الناس » سخن بمیان آمده است و وجود سلاح شرط لازم برای تحقق محاربه است ولی با توجه به روایات مذکور افساد معنی عامی دارد و با هر وسیله ای قابل ارتکاب است اگر سلاحی در بین نباشد باز هم جرم محقق می شود. اشتراک این دو عنوان در حکم است نه در مفهوم، روایات مربوط به اعتیاد به قتل ذمی، آتش کشیدن منازل، سحر و ... همه از موارد افساد فی الارض می باشد و در ارتکاب این جرایم سلاحی به کار نرفته است.

هر چند برخی از فقها قائل به اخذ بقوه و وجود یک مفهوم موسع از سلاح می باشند به نظر نگارنده قدر متیقن اینست که باید مصداق سلاح داشته باشد هر چند خراب باشد یا کارایی کمی داشته باشد. در تعریف فقها، سلاح شرط ضروری است و به طور مطلق بیان شده است، فرقی نیست که سلاح گرم باشد یا سرد، فقط عنوان سلاح را باید داشته باشد.

درون مرزهای کشور فرقی نیست که مسلمان مورد ارباب قرار گیرد یا اقلیتهای دیگر، زیرا این افراد تحت چتر حمایت اسلام قرار دارند و قابل تعرض نیستند و مجازات نفی فی الارض در باقی جرایم و روایات یک سال تبعید از شهر می باشد، وجود برخی از نظرات از جمله غرق و اعدام و ... در این زمینه صحیح نمی باشد زیرا اگر چنین شود مجازاتهای قتل و صلیب بلا استفاده می شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم
- ۱. ابن ادريس الحلبي، ابى جعفر محمد بن منصور، (١٤١٠) السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ج ٣، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الثانية.
- ۲. ابن البراج، عبد العزيز، (١٤٠٦) المهدب، ج ٢، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين.
- ۳. ابن حمزه، محمد بن على، (١٤٠٨) الوسيله، قم، المكتبه آيه الله المرعشى النجفى.
- ۴. ابن زهره، حمزه بن على، (١٤١٧) الغنيه النزوع الى علمى الاصول والفروع، قم، مؤسسه الامام صادق (ع).
- ۵. ابن قدامه المقدسى، عبدالله بن احمد، (١٤٠٥) المغنى فى فقه الامام احمد بن حنبل الشيبانى، ج ١٠، بيروت، دارالفكر.
- ۶. البهجه، الشيخ محمد تقى، (بى تا) الجامع المسائل، ج ٥، قم .
- ۷. الحصينى الشافعى، تقى الدين ابى بكر، (١٩٩٤) كفايه الاخيار فى حل غايه الاختصار، ج ١، دارالخير.
- ۸. الحلبي، تقى الدين ابوالصلاح، (١٤٠٣) الكافى فى الفقه، تهران، مؤسسه التنظيم و النشر لآثار الامام خمينى (ره).
- ۹. الخمينى، روح الله الموسوى، (١٤٠٩) تحرير الوسيله، ج ٢، قم ، مؤسسه دارالعلم.
- ۱۰. الخويى، السيد ابوالقاسم الموسوى، (١٤٠٧) مبانى تكمله المنهاج، ج ٤١، قم ، النشر الدار الهادى.
- ۱۱. الراغب، حسين بن محمد، (١٤١٢) المفردات، دمشق، دار القلم.
- ۱۲. الراوندى، سعيد بن هبه الله، (١٤٠٥) الفقه القرآن، ج ٣، قم ، المكتبه آيه الله المرعشى النجفى ، الطبعة الثانية.
- ۱۳. الزيلعى الحنفى، فخر الدين عثمان، (١٣١٣) تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، ج ٣، قاهره، دار الكتب الاسلامى.
- ۱۴. سارار، ابى على حمزه بن عبد العزيز، (١٤٠٠) المراسم، النشر الحرمين.
- ۱۵. السيوسى، كمال الدين محمد، (بى تا) شرح فتح القدير، ج ٤، بيروت، دار الفكر.
- ۱۶. السنائى، احمد بن شعيب، (١٤١١) السنن الكبرى، ج ٤، بيروت، دار الكتب العلميه.
- ۱۷. السعدي، ابوالحسن، (١٤٠٤) التنف فى الفتاوى، ج ٢، بيروت، مؤسسه الرساله.
- ۱۸. الشافعى، محمد بن ادريس، (١٣٩٣) الام، ج ٤، بيروت، الدار المعرفه.
- ۱۹. الشافعى، محمد بن ادريس، (بى تا) مسند الشافعى، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ۲۰. الشاشى القفال، سيف الدين، (١٩٨٠) حليه العلماء فى معرفه مذاهب الفقها، ج ٨، بيروت، مؤسسه الرساله.
- ۲۱. الشربينى، محمد بن الخطيب، (بى تا) مغنى المحتاج الى معانى المنهاج، ج ٤، بيروت، دار الفكر.
- ۲۲. الشوكانى، محمد بن على، (بى تا) نيل الاوطار من احاديث سيد الاخبار شرح منتقى الاخبار، ج ٧، اداره الطباعه المنيريه.
- ۲۳. الشهيد الاول، محمد بن مكى، (١٤١٧) الدروس الشرعيه فى فقه الاماميه، ج ٢، قم ، مؤسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الثانية.
- ۲۴. الشهيد الاول، محمد بن مكى، (١٤١٠) المعه دمشقيه فى فقه الاماميه، بيروت، دار التراث الاسلاميه.

٢٥. الشهيد الاول، محمد بن مكي، (١٤١٤) غايه المراد في شرح نكت الارشاد، قم، المكتبه العلوم الاسلاميه.
٢٦. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، (١٤١٣) المسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، ج ٤، قم، موسسه المعارف الاسلاميه.
٢٧. الشهيد الثاني، زين الدين بن علي، (١٤١٠) الروضه البهيه في شرح المعه الدمشقيه، ج ٩ و ٢، قم، المكتبه الداوري.
٢٨. الشيخ الطوسي، محمد بن الحسن، (١٤٠٧) التهذيب الاحكام، ج ١٠، تهران، دار الكتب الاسلامي، الطبعة الرابعه.
٢٩. الشيخ الطوسي، محمد بن الحسن، (١٤٠٠) النهايه في المجرى الفقهِ و الفتاوى، ج ٣، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانيه.
٣٠. الشيخ الطوسي، محمد بن الحسن، (١٣٨٧) المبسوط في فقه الاماميه، ج ٨، تهران، المكتبه المرتضويه لاحياء الآثار الجعفرية، الطبعة الثالثه.
٣١. الشيخ الطوسي، محمد بن الحسن، (١٤٠٧) الخلاف، ج ٥، قم المقدسه، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
٣٢. الصدوق، محمد بن علي بن بابويه، (١٤١٥) المقنع، قم، موسسه الامام الهادي (ع).
٣٣. الصدوق، محمد بن علي بن بابويه، (١٤١٣) من لا يحضره الفقيه، ج ٤، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الثانيه.
٣٤. الطباطبائي، السيد علي، (١٤٠٩) الشرح الصغير في شرح مختصر النافع، ج ٣، قم، المكتبه آيه الله المرعشي النجفي.
٣٥. الطباطبائي، السيد علي، (١٤١٨) الرياض المسائل في تحقيق الاحكام بالدليل، ج ١٠، موسسه آل للبيت لاحياء التراث الاسلامي.
٣٦. الطبرسي، الفضل بن الحسن، (١٤١٢) المجمع البيان، ج ٣، بيروت، الموسسه الاعلمى.
٣٧. الطحاوى، احمد بن محمد، (١٣٩٩) شرح معاني الآثار، بيروت، دار الكتب العلميه.
٣٨. طريحي، فخرالدين، (١٣٧٥) مجمع البحرين، ج ٣، تهران، المكتبه المرتضويه، الطبعة الثالثه.
٣٩. العاملى، محمد بن الحسن، (١٤٠٩) تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، قم، موسسه آل للبيت لاحياء التراث الاسلامي.
٤٠. العلامه الحلى، حسن بن يوسف، (١٤١٣) المختلف الشيعه، ج ٩، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
٤١. العلامه الحلى، حسن بن يوسف، (١٤١٣) القواعد الاحكام، ج ٢، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
٤٢. العلامه الحلى، حسن بن يوسف، (١٤١٠) الارشاد الاذهان، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
٤٣. العلامه الحلى، حسن بن يوسف، (١٤٢٠) تحرير الاحكام الشرعيه على مذهب الاماميه، ج ٢، قم، موسسه الامام الصادق (ع).

۴۴. العلامة الحلبي، حسن بن يوسف، (۱۴۱۱) تبصره المتعلمين في احكام الدين، تهران، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد.
۴۵. العيني الحنفي، بدرالدين، (۱۴۲۷) عمدہ القاری شرح صحيح البخاری، ج ۲۳، بی جا.
۴۶. الفاضل المقداد، جمال الدين، (۱۴۰۳) كنز العرفان في فقه القرآن، ج ۲، قم، دار الكتاب.
۴۷. الفاضل النكراني، الشيخ محمد، (۱۴۲۲) تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيله، قم، مركز فقه الاثمه الاطهار.
۴۸. الفاضل الهندي، محمد بن الحسن، (۱۴۱۶) كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام، ج ۲، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
۴۹. القرطبي، ابو الوليد، (۱۳۹۵) البدايه المجتهد و نهايه المقتصد، ج ۲، مصر، المطبعه مصطفى البابي الحلبي، الطبعه الرابعه.
۵۰. القمي، علي بن ابراهيم، (۱۴۰۴) تفسير القمي، ج ۱، قم، دارالكتاب، الطبعه الثالثه.
۵۱. الكاساني، علاء الدين، (۱۹۸۲) بدائع الصنائع في ترتيب الشرايع، ج ۷، بيروت، دار الكتاب العربي.
۵۲. الكليني، محمد بن يعقوب، (۱۳۸۸) الكافي، تهران، ج ۷، دار الكتب، الطبعه الثالثه.
۵۳. الكيدري، محمد بن الحسين، (۱۴۱۶) اصباح الشيعه، قم، موسسه الامام صادق (ع).
۵۴. الكلپايگانی، السيد محمد رضا الموسوي، (۱۴۱۲) الدر المنضود في احكام الحدود، ج ۳، قم، دار القرآن الكريم.
۵۵. المحقق الاردبيلي، احمد بن محمد، (۱۴۱۶) مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۴، قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
۵۶. المحقق الحلبي، نجم الدين جعفر بن الحسن، (۱۴۰۸) الشرايع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، قم، موسسه الاسماعيليان، الطبعه الثانيه.
۵۷. المحقق الحلبي، نجم الدين جعفر بن الحسن، (۱۴۱۸) المختصر النافع في فقه الاماميه، قم، موسسه المطبوعات الدينيه، الطبعه السادسه.
۵۸. المفيد، محمد بن محمد، (۱۴۱۳)، المقنعه، قم، المؤتمر العالمي لالفیه الشيخ المفيد.
۵۹. مومن، محمد، (۱۴۱۵)، كلمات سديده قم، موسسه النشر الاسلاميه التابعه لجماعه المدرسين.
۶۰. النجفي، محمد حسن، (۱۴۰۴) الجواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، ج ۴۳، بيروت، دار التراث العربي، الطبعه السادسه.
۶۱. الهاشمي الشاهرودي، السيد محمود، (۱۴۱۷) مقالات الفقيهيه، بيروت، الغدير.
۶۲. الهذلي، يحيى بن سعيد، (۱۴۰۵) الجامع للشرايع، قم، الموسسه السيد الشهداء.